

به نام پروردگار مهربان

فارسی دوازدهم

اسماعیل محمدزاده

مدیر و ناظر علمی گروه ادبیات فارسی: شهریار قبادی



مهروماه

مقدمه

درود

کتاب پیش روی شما ادامه کاری است که در لقمه‌های فارسی ۱ و ۲ ارائه شده است. اما گسترده‌تر و البته با نگاهی به امتحان نهایی و کنکور.

شاید به نوعی ساختار لقمه دوازدهم، تکامل یافته لقمه‌هایی است که در یکی دو سال اخیر تلاش زیادی شد تا در نوع خود، بهترین‌ها باشند و احساس خودم در زمان تألیف کتاب همین بود و هست. نگاهی دقیق و عمیق به مطالب نهفته در کتاب درسی و تقسیم‌بندی آن‌ها در زمینه‌های «واژه‌های ستاره‌دار، واژه‌های متن (دیگر)، گزینش‌های املائی، معنی، مفهوم، قرابت معنایی، آرایه‌های ادبی، نکته‌های دستوری، درک مطلب، آموزش‌های لقمه‌ای و...» کتابی را پدید آورد که اینک میهمان دست‌ها و چشم‌های مهربان شماست. این کار خطیر ممکن نبود مگر با همکاری و لطف:

مدیریت محترم انتشارات آقای احمد اختیاری، شهریارقبادی، دوست دیرین و فرهیخته‌ام و همه خوبانی که در ویرایش، تولید، چاپ و توزیع این لقمه سنگین، جانانه دل به کار دادند و وقت گذاشتند.

ارادتمند شما

اسماعیل محمدزاده

فهرست

ستایش: ملکا، ذکر تو گویم ۵

۱۱

فصل ۱ ادبیات تعلیمی

درس ۱: شکر نعمت ۱۱

درس ۲: مست و هُشیار ۳۰

۴۵

فصل ۲ ادبیات پایداری

درس ۳: آزادی ۴۵

درس ۵: دماوندیه ۵۵

۷۴

فصل ۳ ادبیات غنایی

درس ۶: نی نامه ۷۴

درس ۷: در حقیقت عشق ۸۸

۱۰۲

فصل ۴ ادبیات سفر و زندگی

درس ۸: از پاریز تا پاریس ۱۰۲

درس ۹: کویر ۱۱۹

۱۴۶

فصل ۵ ادبیات انقلاب اسلامی

درس ۱۰: فصل شکوفایی ۱۴۶

درس ۱۱: آن شب عزیز ۱۵۳

۱۶۹

فصل ۶ ادبیات حماسی

درس ۱۲: گذر سیاوش از آتش ۱۶۹

درس ۱۳: خوان هشتم ۱۹۲

۲۰۸

فصل ۷ ادبیات داستانی

درس ۱۴: سی مرغ و سیمرغ ۲۰۸

درس ۱۶: کباب غاز ۲۲۹

۲۶۱

فصل ۸ ادبیات جهان

درس ۱۷: خنده تو ۲۶۱

درس ۱۸: عشق جاویدانی ۲۶۸

نیایش: لطف تو ۲۸۱

تاریخ ادبیات جامع فارسی دوازدهم ۲۸۶

فصل هفتم

ادبیات داستانی

سی مرغ و سیمرغ / کلان تر و اولی تر!

درس ۱۴

واژه‌های ستاره‌دار

عین قوای بنده باشد.	استغنا: بی‌نیازی؛ در اصطلاح، بی‌نیازی
دعوی: ادّعا، ادّعی خواستن یا داشتن چیزی	سالک از هر چیز جز خدا
زاد: توشه، خوردنی و آشامیدنی که در سفر همراه می‌برند.	اعانت: یاری دادن، یاری
سروش: پیام‌آور، فرشته پیام‌آور، پیامی که از عالم غیب می‌رسد.	افسرده: منجمد، سرمازده
شگرف: قوی، نیرومند	اکناف: ج کَنَف، اطراف، کناره‌ها
شیدا: عاشق، دلداده	اولی: شایسته؛ اولی‌تر: شایسته‌تر (با آنکه «اولی» خود صفت تفضیلی است؛ در گذشته به آن «تر» افزوده‌اند).
صدر: طرف بالای مجلس، جایی از اتاق و مانند آن که برای نشستن بزرگان مجلس اختصاص می‌یابد؛ مجازاً: ارزش و اعتبار	تجرید: در لغت به معنای تنهایی
کلان: دارای سنّ بیش‌تر	گزیدن؛ ترک گناهان و اعراض از امور دنیوی و تقرّب به خداوند؛ در اصطلاح تصوّف، خالی شدن قلب سالک از آنچه جز خداست.
گرم‌رو: مشتاق، به شتاب‌رونده و چالاک، کوشا	تعب: رنج و سختی
گرده: قرص نان، نوعی نان	تفرید: فرد شمردن و یگانه دانستن خدا؛ کناره گرفتن از خلق و تنها شدن؛ در اصطلاح تصوّف، تحقق بنده است به حق؛ به طوری که حق،
مخاصمت: دشمنی، خصومت	

مصاحبت: هم‌نشینی، هم‌صحبت داشتن

مقالات: جِ مقالات، گفتارها، سخنان

واژه‌های دیگر

استغنا: توانگر شدن، وابستگی نداشتن

اقلیم: کشور

باغ قدس: بهشت

بر دوام: مداوم، پایدار

بوم: جغد

بلند: ناپاک، بدکار

پیشوا: رهبر

توحید: پاک کردن دل از ماسوی الله و غیر خدا، اعتقاد داشتن به

حضور فقط یکی در دل

جمله: همه، همگی

حسرت: افسوس، دریغ

دانستن: توانستن

رهنمون: هدایت کننده، رهبر

زوال: از بین رفتن، نقصان، نیستی

زیادت: افزونی

شست: انگشت شست، انگشت

بزرگ و پهن، به معنی مجازی دست هم به کار می‌رفت.

فراز: بلندی، اوج

فنا: نابودی، از دست رفتن شعور

وادی: سرزمین، در متن درس مجازاً در معنای «بیابان» کاربرد دارد.

عاشق بر اثر چیره شدن تجلی یار در باطن او

قبا: لباس، نوعی لباس شبیه به کت اما بلندتر

قضا را: اتفاقاً

کوه قاف: نام کوهی است مشهور که بر خشکی‌های کره زمین احاطه دارد. (مرتفع‌ترین کوه است).

گفته‌اند که هنگام صبح نور که خورشید بر آن می‌افتد، کوه سبز به نظر می‌آید، جای آن به‌طور دقیق مشخص نیست.

مجمع: محل اجتماع، تشکیل انجمن

معرفت: شناخت، شناختن و ادراک ذات و صفات الهی

موضع: محل، جا

نامه: کتاب

وُصلت: پیوند، به هم پیوستن

هَمّت: اراده، قصد، خواستن، کوشش، بلندنظری

گزینش‌های املائی

سفر به اقلیم قاف • محبوب و مُحَبّ • زوال و زایل • عذر و تعذّر و معذور • شست و دست (عدد شصت) • گذاردن و رها کردن • رهنمون و راه • قرعه زدن • قضا و سرنوشت (غزا و جنگ / غذا و اغذیه) • جرأت • تعب • غرق و مستغرق • عالی و متعالی • قدر و ارزش (غدر و نیرنگ) • صدر مجلس (درخت سدر) • استغنا و مستغنی • تفرید و تجرید و باب تفعیل • حیرت و حسرت • حیران و تحیر • وحشت و موحش • قلیل و تقلیل • محو و امحا • طرب و مطرب • تبعی و اتباع • طاووس • قدس و تقدیس • وصلت و وصال • گل و خار (پست و خوار) • مصاحبت و مصاحب • زاد و توشه • مخاصمت و متخاصم و خصم • اولی‌تر • حاضر در موضع (موزه و کفش) • اعانت و معاونت

شرح درس

مجمعی کردند مرغان جهان آن‌چه بودند آشکارا و نهان

معنی: همه مرغان دنیا، چه به چشم می‌آمدند چه به چشم نمی‌آمدند، انجمنی تشکیل دادند.

آرایه: اغراق: جمع شدن همه مرغان دنیا / تضاد: آشکارا ≠ نهان / استعاره (از نوع نماد): مرغان (سالکان و روندگان راه عشق) / تضاد: آشکارا و نهان (همگی)

درک مطلب: «مرغان» نماد چه کسانی است؟

جمله گفتند این زمان در روزگار نیست خالی هیچ شهر از شهریار

معنی: همگی بر این نظر بودند که در این دور و زمانه هیچ شهری نیست که شاه نداشته باشد.

🗨️ **آرایه:** شبکه معنایی: زمان و روزگار

📌 **نکته دستوری:** ۱ جمله نقش قید دارد. ۲ ترکیب‌های وصفی بیت:

این زمان، هیچ شهر

چون بود کاکلیم ما را شاه نیست؟ بیش ازین بی شاه بودن راه نیست

📖 **معنی:** پس چرا سرزمین ما شاه ندارد؟ مصلحت (عاقلانہ) نیست که بیش تر از این بی شاه باشیم.

🗨️ **آرایه:** جناس همسان: نیست (وجود ندارد) با نیست (نمی‌باشد) /

جناس ناهمسان: شاه و راه / **واج آرایه:** گوش‌نوازی مصوت بلند «ا» در مصراع اول

📌 **نکته دستوری:** «شاه» نقش نهاد دارد و «راه» نقش مسند

هدهد که پرندۀ دانایی بود و افسری بر سر داشت، گفت: «ای یاران، من بیش تر از همه شما جهان را گشته‌ام و از اطراف و اکناف* گیتی آگاهم. ما پرندگان را نیز پیشوا و شهریاری است. من او را می‌شناسم. نامش سیمرغ است و در پس کوه قاف، بلندترین کوه روی زمین، بر درختی بلند آشیان دارد. در خرد و بینش او را همتایی نیست: از هرچه گمان توان کرد، زیباتر است. با خردمندی و زیبایی، شکوه و جلالی بی‌مانند دارد و با خرد و دانش خود آن‌چه خواهد، تواند. سنجش نیروی او در توان ما نیست. چه کسی تواند ذره‌ای از خرد و شکوه و زیبایی او را دریابد؟ سال‌ها پیش نیم‌شب‌ی از کشور چین گذشت و پری از پرهایش در آن سرزمین افتاد. آن پرچنان زیبا بود که هر که آن را دید، نقشی از آن به خاطر سپرد. این همه نقش و نگار که در جهان هست، هر یک پرتوی از آن پر است! شما که خواستار شهریاری هستید، باید او را بجوید و به درگاه او راه یابید و بدو مهرورزی کنید. لیکن باید بدانید که رفتن بر کوه قاف کار آسانی نیست.»

قرابت معنایی

• هست ما را پادشاهی بی خلاف
نام او سیمرغ، سلطان طیور
در دو عالم نیست کس رازهره‌ای
او به سر ناید ز خود آن جا که اوست

در پس کوهی که هست آن کوه‌قاف
او به ما نزدیک و ما زو دور دور
کاو تواند یافت از وی بهره‌ای
کی رسد علم و خرد آن جا که اوست

📌 **نکته دستوری:** «شکوه و جلالی بی‌مانند دارد»: ترکیب‌های وصفی:
شکوه بی‌مانند، جلال بی‌مانند

شیرمردی باید این ره را شگرف* زان که ره دور است و دریا ژرف ژرف

📄 **معنی:** برای طی کردن این راه، مرد بی‌باک و قدرتمندی لازم است،
زیرا که هم راه دور است هم پر از مشکلات.

💡 **مفهوم:** دوری و دشواری راه عشق

قرابت معنایی

نی حدیث راه پر خون می‌کند قصه‌های عشق مجنون می‌کند

🗨️ **آرایه:** تشبیه: مرد به شیر / استعاره: ۱ ره (عشق) ۲ دریا
(دشواری‌ها) / تکرار: ره، ژرف / واج آرایه: گوش‌نوازی صامت «ر»

درک مطلب: مقصود از «شیرمرد» و «دریا» به ترتیب چیست؟

پرنندگان چون سخنان هدهد را شنیدند، جملگی مشتاق دیدار سیمرغ شدند و همه فریاد بر آوردند که ما آماده‌ایم؛ ما از خطرات راه نمی‌هراسیم؛
ما خواستار سیمرغیم!

هدهد گفت: «آری آن که او را شناسد، دوری او را تحمل نتواند کرد و آن که بدو رو آورد، بدو نتواند رسید.»

اما چون از خطرات راه اندکی بیش تر سخن به میان آورد، برخی از مرغان از همراهی باز ایستادند و زبان به پوزش گشودند. بلبل گفت: «من گرفتار عشق گلم با این عشق، چگونه می توانم در جست و جوی سیمرغ، این سفر پرخطر را بر خود هموار کنم؟»

هدهد به بلبل پاسخ گفت: «مهرورزی تو بر گل کار راستان و پاکان است اما زیبایی محبوب تو چند روزی بیش نیست.»

قرابت معنایی

- نه بدو ره نه شکیبایی از او صد هزاران خلق سودایی از او
 - طریق عشق جانان چیست در دریای خون رفتن
- مدان آسان که دشوار است ره بی رهنمون رفتن

نکته دستوری: هر که بدو رو آرد بدو تواند رسید. دو متمم داریم.

۱ بدو ۲ به او

واژه های ساده دشوار: هدهد، پوزش، گلم (گل هستم)، هموار (همه این کلمات ساختمان ساده دارند).

درک مطلب: بلبل نماد چگونه سالکی است؟

گل اگرچه هست بس صاحب جمال حسن او در هفته ای گیرد زوال

معنی: اگرچه گل بسیار زیباست، زیبایی او ظرف یک هفته از بین می رود

مفهوم: زوال زیبایی دنیایی / بقای زیبایی معشوق

قرابت معنایی

چو عندلیب همی نال «سیف فرغانی»
از آنکه گل را ایام حسن یک چند است

🗨️ **آرایه:** نماد: گل (زیبایی) / مجاز: هفته (زمان اندک) / واج آرایه: تکرار صامت «س / ص»

📌 **نکته دستوری:** «هفته» ساختمان وندی دارد.

درک مطلب: «گل» نماد چیست؟

طاووس نیز چنین عذر آورد که من مرغی بهشتی‌ام. روزگاری دراز در بهشت به سر برده‌ام. مار با من آشنا شد؛ آشنایی با او سبب گردید که مرا از بهشت بیرون کنند. اکنون آرزویی بیش ندارم و آن این است که بدان گلشن خرم بازگردم و در آن گلزار باصفا بیاسایم. مرا از این سفر معذور دارید که مرا با سیمرغ کاری نیست.

هدهد پاسخ گفت: «بهشت جایگاهی خرم و زیباست اما زیبایی بهشت نیز پرتوی از جمال سیمرغ است. بهشت در برابر سیمرغ چون ذره در برابر خورشید است.»

قرابت معنایی

(بند دوم): عاشق صادق کسی بود که نخواهد
ملکت کسرا به جای مهر نگارین

🗨️ **آرایه:** تلمیح: اشاره به داستان طاووس در بهشت که باعث ورود ابلیس به بهشت شد و...

📌 **نکته دستوری:** آن این است
نهاد مسند فعل

(آن و این ضمیرند چون به‌تنهایی نقش گرفته‌اند.)

درک مطلب: در متن بالا چه چیزی بر بهشت رجحان داده شده است؟

هر که داند گفت با خورشید راز کی تواند ماند از یک ذره باز؟
معنی: هر کسی که می‌تواند با یار محرم باشد او با توجه به چیزهای بی‌ارزش دست از طلب نمی‌کشد.

قرابت معنایی

گر چمن خواهی و فردوس، اینک اینک کوی دوست
 خلق آواره کجا در باغ و بستان می‌رود؟

آرایه: استعاره: ۱ خورشید (یار) ۲ ذره (هرچه غیر یار) / جناس
 ناهمسان: ۱ داند و ماند ۲ راز و ناز / تضاد محتوایی: خورشید ≠ ذره /
 کنایه: راز گفتن با کسی: محرم شدن، دوست شدن / استفهام انکاری: کی
 تواند ماند از یک ذره باز

درک مطلب: دو واژه بیابید که مفهوم مقابل داشته باشند و بنویسید مقصود از هر یک چیست؟

آن‌گاه باز شکاری که شاهان او را روی شست می‌نشانند و با خویشتن به شکار می‌بردند، چنین گفت: «من بسیار کوشیده‌ام تا روی دست شاهان جا گرفته‌ام. پیوسته با آنان بوده‌ام و برای آنان شکار کرده‌ام. چه جای آن است که من دست شاهان بگذارم و در بیابان‌های بی‌آب و علف در جست‌وجوی سیمرغ سرگردان شوم؟ آن به که مرا نیز معذور دارید.»

قرابت معنایی

کی درخور غم است و فراق آن که سال‌ها
 بوده است در نعیم وصال و جوار دوست

نکته دستوری: واژه‌هایی با ساختمان وندی - مرکب: بی‌آب و علف، جست‌وجو، سرگردان

درک مطلب: «باز» نماد چه کسانی است؟

بعد از آن مرغان دیگر سربه‌سر عذر‌ها گفتند مشتی بی‌خبر
آرایه: کنایه: ۱ سربه‌سر (تمامی) ۲ مشتی از چیزی (اندک)
نکته دستوری: بعد از آن مرغان (وندی) دیگر سربه‌سر (وندی) -
 مرگب) / عذر‌ها (وندی) گفتند مشتی (وندی) بی‌خبر (وندی)

اما هدهد دانا یک‌یک آنان را پاسخ گفت و عذرشان را رد کرد و چنان
 از شکوه و خرد و زیبایی سیمرغ سخن راند که مرغان جملگی شیدا* و
 دل‌باخته گشتند؛ بهانه‌ها یک سو نهادند و خود را آماده ساختند تا در
 طلب سیمرغ به راه خود ادامه دهند و به کوه قاف سفر کنند. آن‌گاه
 اندیشیدند که در پیمودن راه و در هنگام گذشتن از دریاها و بیابان‌ها
 راهبر و پیشوایی باید داشته باشند. آن‌گاه برای انتخاب راهبر و پیشوا که
 در راه آنان را رهنمودن شود، قرعه زدند. قضا را قرعه به نام هدهد افتاد.
 پس بیش از صد هزار مرغ به دنبال هدهد به پرواز درآمدند. راه بس دور
 و دراز و هراسناک بود، هرچه می‌رفتند، پایان راه پیدا نبود.

قرابت معنایی

(آن‌گاه اندیشیدند...): • رهی بس دور می‌بینم من این راه
 نه سر پیدا و نه پایان دریغا
 (ره بس دور و...): • پس آن‌گاه گرتوانی مرشد کامل به دست آور
 که ره دور است و پُربیم و مسافرکش بیابانش

نکته دستوری: خود را آگاه ساختند (= گردانیدند)

گفت ما را هفت وادی* در ره است
 چون گذشتی هفت وادی، در‌گه است

معنی: گفت هفت بیابان سر راه ماست، وقتی این هفت مرحله را طی کردیم به درگاه سیمرغ می‌رسیم.

مفهوم: دوری راه

آرایه: مجاز: وادی (مراحل) / تکرار: هفت وادی

درک مطلب: شاعر شرط وصال را چه می‌داند؟

وایامد در جهان زین راه، کس نیست از فرسنگ آن آگاه کس

معنی: هیچ کس از این راه برنگشت و هیچ کس از مقدار مسافت راه نمی‌داند.

مفهوم: دوری راه عشق

قرابت معنایی

چون نیامد باز کس زین راه دور چون دهندت آگهی ای ناصبور

آرایه: مراعات نظیر: راه، فرسنگ / تکرار: کس / واج آرایه: تکرار صامت «ر» / استعاره: راه

نکته دستوری: بازگردانی مصراع دوم: کس از فرسنگ آن آگاه نیست.

درک مطلب: مقصود از مصراع دوم چیست؟

وادی اوّل

چون فروآیی به وادی طلب پیشت آید هر زمانی صد تعب*

معنی: وقتی که به بیابان طلب می‌آیی هر لحظه سختی‌های فراوان جلویت سبز می‌شود.

مفهوم: سختی راه

قرابت معنایی

خاکیان دانند راه کعبهٔ جان کوفتن
کاین ره دشوار مшти خاکی آسان دیده‌اند

🗨️ **آرایه:** تشبیه: طلب به وادی مانند شده است / تشخیص: پیش آمدن تعب

📌 **نکتهٔ دستوری:** «چون» معادل «وقتی که» است و حرف ربط.

درک مطلب: اولین وادی عشق چیست؟

مُلک این جا بایدت انداخت ملک این جا بایدت در باختن
📄 **معنی:** در این بیابان عاشق هر آن چه را که دارد باید ترک کند.
💡 **مفهوم:** ترک تعلقات

قرابت معنایی

خاکش به فرق (سر) کن که به جانان نمی‌رسد
عشق اگر التفات کند مال و جاه را

🗨️ **آرایه:** جناس ناهمسان (ناقص): مُلک و مِلک / مجاز: مُلک و مِلک (مقام و دارایی)

📌 **نکتهٔ دستوری:** «انداختن» و «درباختن» در این بیت فعل هستند: باید انداخت / باید درباخت

درک مطلب: مُلک و مِلک مجازاً در چه معنایی به کار رفته‌اند؟

وادی دوم

بعد از این وادی عشق آید پدید غرق آتش شد کسی کان جارسید
معنی: بعد از این مرحله با مرحله عشق روبه‌رو می‌شوی. هر کس به این مرحله رسید غرق آتش عشق می‌شود.

قرابت معنایی

کس در این وادی به‌جز آتش مباد
 وان که آتش نیست عیشش خوش مباد

آرایه: تشبیه: وادی عشق / کنایه: غرق شدن در چیزی (فرورفتن و تعمق و تفکر در چیزی / استعاره‌ای که مشبّه به آن محذوف و غیرانسان است: غرق [دریای] آتش / تناقض: غرق آتش
نکته دستوری: «این» در بعد از این وادی ... ضمیر است (یکی از راه‌های تشخیص مکث کردن پس از کلمه «این» است.
 نمونه: این، کتاب است / این کتاب، مفید است.

درک مطلب: وادی دوم عشق است.

عاشق آن باشد که چون آتش بود گرم رو، سوزنده و سرکش بود
معنی: عاشق واقعی کسی است که مانند آتش مشتاق و سوزنده و بی‌اختیار باشد.

مفهوم: اشتیاق فراوان عاشق

قرابت معنایی

می‌تپد پیوسته در سوزوگداز تا به جایی خود رسد ناگاه باز

آرایه: تشبیه: عاشق به آتش / مراعات نظیر: آتش، گرم رو، سوزنده /
 کنایه: ۱ گرم‌رو (مشتاق، سریع) ۲ سرکش (یاغی، نافرمان)

📌 **نکته دستوری:** ۱) شود، فعل مضارع است. ۲) سوزنده و سرکش معطوف هستند. گاهی، عمل «واو عطف» را انجام می‌دهد.

وادی سوم

بعد از آن بنمایدت پیش نظر معرفت را وادی ای بی‌پا و سر
 📖 **معنی:** ای عاشق پاکباز، بعد از آن، بیابان معرفت جلوی چشمت ظاهر می‌شود.

🗨️ **آرایه:** مجاز: نظر (چشم) / کنایه: بی‌پا و سر (کسی که همه چیزش را در راه عشق داده است). / تشبیه: وادی معرفت

📌 **نکته دستوری:** در مصراع اول جابه‌جایی ضمیر (جهش ضمیر) وجود دارد. بنمایدت پیش نظر ← پیش نظرت بنماید

چون بتابد آفتاب معرفت از سپهر این ره عالی‌صفت
 📖 **معنی:** وقتی که معرفت آفتاب‌مانند، در آسمان این مرحله عالی بدرخشد.

🗨️ **آرایه:** تشبیه: آفتاب معرفت (معرفت به آفتاب در روشنی و آگاهی بخشی تشبیه شده است) / مراعات نظیر: آفتاب، سپهر / استعاره: ره (عشق) / استعاره‌ای که مشبّه به آن محذوف و غیرانسان است: عشق مانند زمین است که بالای آن آسمان واقع شده است.

📌 **نکته دستوری:** اگر فعل (بتابد) را به آخر بیت ببریم، شیوه بلاغی به شیوه عادی تبدیل می‌شود.

هر یکی بینا شود بر قدر خویش باز یابد در حقیقت صدر خویش...

📖 **معنی:** هر رهروی به اندازه ظرفیت خود از عشق آگاه می‌شود و هر کسی اعتبار خاص خود را به دست می‌آورد.
 💡 **مفهوم:** لیاقت و ظرفیت متفاوت افراد

قرابت معنایی

سیر هر کس تا کمال وی بود / قرب هر کس حسب حال وی بود

🗨️ **آرایه:** جناس ناهمسان (ناقص): قدر و صدر / تکرار: خویش

درک مطلب: از وجود کدام کلمات در بیت پی می‌بریم که این بیت در شرح وادی معرفت است؟

وادی چهارم

بعد از این وادی استغنا* بُود نه درو دعوی* و نه معنا بود

📄 **معنی:** مرحله بعدی بیابان استغناست. در این مرحله هیچ چیز جز یار نزد عاشق ارزشی ندارد.

💡 **مفهوم:** استغنا و بی‌نیازی عاشق

قرابت معنایی

گر بریخت افلاک و انجم لخت‌لخت
در جهان کم‌گیر برگی از درخت

🗨️ **آرایه:** تشبیه: وادی استغنا / تکرار: بود، نه / تضاد: بُود ≠ نه .. بود /

جناس همسان (تام): بود (فعل اسنادی معادل باشد) بُود (وجود دارد).

هشت جنت نیز اینجا مرده‌ای است

هفت دوزخ همچو یخ افسرده* ای است

📄 **معنی:** هشت بهشت و هفت جهنم در اینجا نزد عاشق ارزشی ندارد.

💡 **مفهوم:** مقصد عاشقان فقط دوست است و برای هیچ چیز دیگر ارزشی قائل نیستند.

قرابت معنایی

گر شد این جا جزو و کل، کلی تباه کم شد از روی زمین یک برگ کاه

🗨️ **آرایه:** تشبیه: ۱ هشت جنت [مانند] مرده‌ای است. ۲ هفت دوزخ هم‌چو یخ افسرده‌ای است / مراعات نظیر: هشت و هفت / تضاد: جنت ≠ دوزخ

درک مطلب: مقصود شاعر از «هشت جنت» و «هفت دوزخ» چیست؟

وادی پنجم

بعد از این وادی توحید آیدت منزل تفرید* و تجرید* آیدت

📄 **معنی:** مرحله بعدی بیابان توحید جلو چشمت می‌آید. اینجا عاشق تنها خداوند را در وجود خود می‌بیند.

💡 **مفهوم:** یکی شدن عاشق و معشوق

🗨️ **آرایه:** تشبیه: وادی توحید / مراعات نظیر: ۱ وادی و منزل (استراحتگاه بین راه) ۲ تفرید و تجرید / جناس ناهمسان: تفرید، تجرید

درک مطلب: «تفرید» و «تجرید» در کدام مرحله و وادی عشق انجام می‌گیرد؟

روی‌ها چون زین بیابان در کنند جمله سر از یک گریبان برکنند

📄 **معنی:** در این مرحله، هرچه که در دنیا است همه یک چیز است و آن هم خدا.

💡 **مفهوم:** وحدت وجود

قرابت معنایی

گر بسی بینی عدد، گر اندکی آن یکی باشد در این ره در یکی

🗨️ **آرایه:** ۱ **کنایه:** روی در کردن (روبه‌رو شدن) ۲ سر از یک گریبان بر کردن (یکی بودن همه چیز)

مراعات نظیر: روی و سر، سر و گریبان / **استعاره:** بیابان (توحید)
 📌 **نکته دستوری:** «بیابان» و «گریبان» ساختمان ساده دارند.

درک مطلب: «جمله سر از یک گریبان بر کردن» مربوط به کدام وادی عشق است؟

وادی ششم

بعد از این وادی حیرت آیدت کار دائم درد و حسرت آیدت
 📄 **معنی:** مرحله بعدی بیابان حیرت است که کار دائمی عاشقان درد و افسوس است.

💡 **مفهوم:** افسوس و دریغ عاشق

قرابت معنایی

هر نفس اینجا چو تیغی باشدت هر دمی اینجا دریغی باشدت

🗨️ **آرایه:** تشبیه: وادی حیرت / **واج آرایه:** تکرار «د» / **جناس ناهمسان:** حیرت و حسرت / **جناس همسان:** «آید» در مصراع اول (می آید) با «آید» در مصراع دوم (شود)

درک مطلب: وادی ششم عشق چیست؟

مرد حیران چون رسد این جایگاه در تحیر مانده و گم کرده راه
 📄 **معنی:** عاشق حیران وقتی به این مرحله می‌رسد سرگشته و سرگردان است.

💡 **مفهوم:** تحیر عاشق

قرابت معنایی

• گر بدو گویند مستی یا نه‌ای نیستی گویی که هستی یا نه‌ای
گوید اصلاً می‌ندانم چیز من وان ندانم هم ندانم نیز من
عاشقم اما ندانم بر کی‌ام نه مسلمانم نه کافر، پس چی‌ام؟

🗨️ **آرایه: کنایه:** گم کرده راه (سرگردان و پریشان) / **مراعات نظیر:** حیران، تحیر، گم کرده راه

📌 **نکته دستوری:** «جایگاه» ساختمان وندی دارد.

درک مطلب: «گم کرده راه» کیست؟

وادی هفتم

بعد از این وادی فقر است و فنا کی بود این جا سخن گفتن روا

📖 **معنی:** سپس عاشق به مرحله بعدی یعنی فقر و غنا می‌رسد. در این مرحله عاشق خاموش می‌شود، چون همه چیز را فراموش کرده است.

💡 **مفهوم:** پی بردن به ماهیت اشیا که همه جلوه گر معشوق‌اند / حضور خداوند در همه جا و همه چیز / خود را فراموش کردن

قرابت معنایی

عین وادی فراموشی بود لنگی و کری و بیهوشی بود

🗨️ **آرایه: تشبیه:** وادی فقر و وادی فنا / **استفهام انکاری:** مصراع دوم /

مراعات نظیر: فقر و فنا / **تکرار:** این

صد هزاران سایه جاوید، تو گم شده بینی ز یک خورشید، تو

📖 **معنی:** همه آن چه را که در جهان وجود دارد جلوه‌ای از خدا می‌بینی.

💡 **مفهوم:** حضور خداوند در پدیده‌ها

قرابت معنایی

هر دو عالم نقش آن دریاست بس هر که گوید نیست این سوداست بس

🗨️ **آرایه: استعاره:** ۱ سایه (پدیده‌های عالم) ۲ خورشید (خدا) / تضاد:

سایه ≠ خورشید و صدهزاران ≠ یک / تکرار: تو

درک مطلب: بیت فوق بیانگر کدام وادی عشق است؟

مرغان از این همه سختی و وحشت کردند. برخی در همان نخستین منزل از پا درآمدند و بسیاری در دومین منزل به زاری زار جان سپردند اما آنان که همت یارشان بود، بیش تر می‌رفتند. روزگار سفر سخت دراز شد.

قرابت معنایی

- وصل آن مه گر میسر نیست ما را دور نیست
- مقصدی داریم عالی همتی داریم پست
- ز تو تا منزل مقصود گامی بیش ننماید
- اگر تو باره همت در این ره تیزترانی

📌 **نکته دستوری:** ۱ همان نخستین منزل ۲ «برخی» ضمیر مبهم

صفت صفت

است و در جمله‌های دیگر می‌تواند صفت مبهم هم به کار رود.

این عدهٔ قلیل چون بر بالای کوه آمدند، روشنایی خیره‌کننده‌ای دیدند اما از سیمرغ خبری نبود. مرغان از خستگی و ناامیدی بی‌حال و ناتوان بر زمین افتادند و همگی را خواب در ربود. در خواب سروش* غیبی به آنها گفت: «در خویشتن بنگرید؛ سیمرغ حقیقی همان شما هستید، ناگهان از خواب پریدند. سختی‌ها و رنج‌ها را فراموش کردند و به شادمانی در یکدیگر نگرستند.»

قرابت معنایی

ای آن که شب و روز خدامی طلبی کوری گرش از خویش جدامی طلبی

🔸 **نکته دستوری:** مرغان از خستگی ناامیدی بی حال و ناتوان

قید متمم

متمم

برزمین افتادند

فعل

قید: هر گروهی که فعل، نهاد، مفعول، مسند، متمم و منادا نباشد.

چون نگه کردند آن سی مرغ زود بی شک این سی مرغ آن سی مرغ بود

📄 **معنی:** وقتی خوب دقت کردند دیدند سی مرغ (خدا) در خودشان هست.

💡 **مفهوم:** فنا شدن در خدا / اتحاد عاشق و معشوق

قرابت معنایی

نیست اندر جبهه ام (لباسم) الا خدا چند جویی بر زمین و بر سما

🗨️ **آرایه:** جناس همسان: سی تا مرغ و سی مرغ / جناس ناهمسان (ناقص):

زود و بود / استعاره: سی مرغ (معشوق)

🔸 **نکته دستوری:** ۱ سی مرغ ۲ آن سی مرغ

صفت هسته صفت هسته صفت هسته

درک مطلب: مفهوم کلی بیت چیست؟

خویش را دیدند سی مرغ تمام بود خود سی مرغ، سی مرغ تمام

📄 **معنی:** خود را کاملاً سی مرغ (خدا) دیدند. همه آن سی تا مرغ (عاشق)

در خدا فنا شده بودند.

💡 **مفهوم:** اتحاد و یکی شدن عاشق و معشوق / فنای عاشق در معشوق

قرابت معنایی

• ور به سوی خویش کردند نظر بود این سیمرغ ایشان آن دگر
ور نظر در هر دو کردند به هم هر دو یک سیمرغ بودی بیش و کم

آرایه: جناس همسان (تام): ۱ سیمرغ و سیمرغ ۲ تمام (کامل) و تمام (همه) / واج آرایه: تکرار مصوت بلند «ی»
نکته دستوری: خویش را سیمرغ تمام دیدند (= پنداشتند)

مسند

محو او گشتند آخر بر دوام سایه در خورشید گم شد والسلام
معنی: سرانجام برای همیشه در یار فنا گشتند. انگار سایه‌ای بودند که درون آفتاب رفته‌اند.

مفهوم: اتحاد عاشق و معشوق / فنا

قرابت معنایی

جمله در افعال‌هایی رفته‌اید وادی ذات صفت را خفته‌اید

آرایه: تضاد: سایه ≠ آفتاب

نکته دستوری: محو او گشتند آخر
مسند قید

درک مطلب: مفهوم کلی بیت چیست؟

گنج حکمت کلان‌تر و اولی‌تر!

اشتری و گرگی و روباهی از روی مصاحبت* مسافرت کردند و با ایشان از وجه زاد* توشه، گرده‌ای* بیش نبود. چون زمانی برفتند و رنج راه در ایشان اثر کرد، بر لب آبی نشستند و میان ایشان از برای گرده

مخاصمت* رفت. تا آخر الامر بر آن قرار گرفت که هر کدام از ایشان به زاد بیش تر، بدین گرده خوردن اولی* تر.

معنی: روزی شتر و گرگ و روباهی برای آنکه تنها نباشند با هم به مسافرت رفتند. خوراک همراهشان فقط یک قرص نان بود. مدتی که راه رفتند و خسته شدند کنار جوی آبی نشستند. بین آنها برای خوردن آن قرص نان اختلاف نظر پیش آمد. تا آنکه سرانجام تصمیم گرفته شد که هر کدام از آنها سنّ بیش تری دارد بر دیگران مقدّم است.

نکته دستوری: «بدین گرده خوردن»

صفت هسته

گرگ گفت: «پیش از آنکه خدای / تعالی / این جهان بیافریند. مرا به هفت روز پیشتر مادرم بزاد!» روباه گفت: «درست می گویی؛ من آن شب در آن موضع حاضر بودم و شما را چراغ فرامی داشتیم و مادرت را اعانت* می کردم!» اشتر چون مقالات* گرگ و روباه بر آن گونه شنید، گردن دراز کرد و گرده بر گرفت و بخورد و گفت: «هر که مرا ببیند به حقیقت داند که از شما بسیار کلان تر* م و جهان از شما زیادت دیده ام و بار بیش تر کشیده ام!»

معنی: گرگ گفت: «شش روز قبل از آنکه خداوند متعال این دنیا را بیافریند مادرم مرا به دنیا آورد.» روباه گفت: «راست می گویی؛ من آن شب در آن جا بودم و برای شما چراغ را نگه می داشتیم و به مادرت در زایمان کمک می کردم!» وقتی شتر این گفت و گوها را شنید، گردنش را دراز کرد و قرص نان را گرفت و خورد و گفت: «هر کس مرا ببیند، به درستی می داند که سنّم از شما بیش تر است و از شما بیش تر دنیا را دیدم و بار بیش تر حمل کرده ام.»

نکته دستوری: گرده بر گرفت و بخورد و گفت = ۳ جمله

ربط ربط

تاریخ ادبیات جامع فارسی دوازدهم

فصل ۱ - ادبیات تعلیمی	درس ۱	ملکا ذکر تو گویم	گلستان	کلیه و دمنه
		سنایی غزنوی	سعدی	ترجمه نصرالله منشی
	درس ۲	مست و هوشیار	در مکتب حقایق	
		پروین اعتصامی	حافظ شیرازی	
فصل ۲ - ادبیات پایداری	درس ۳	آزادی	دفتر زمانه	روایت سنگسازان ۲
		عارف قزوینی	فرخی یزدی	عیسی سلمانی لطف آبادی
	درس ۵	دماوندیه	قصه شیرین فرهاد	
		ملک الشعرا بهار	احمد عربلو	
فصل ۳ - ادبیات غنایی	درس ۶	مثنوی معنوی	فیه ما فیه	
		مولوی	مولوی	
	درس ۷	فی حقیقة العشق	تمهیدات	مثل درخت، در شب باران
		شهاب الدین سهروردی	عین القضاة همدانی	محمد رضا شفیعی کدکنی (م. سرشک)